

مفتم، به مظلالم یکی از سلاطین و درم اندوزی وی اشاره‌ای رفته است:

«حکایت - اسیر نیشابوری وقت براهل شهر خود خشم گرفت، بفرمود تا نیزه در زمین زدند، آن‌گاه سوگند یاد کرد که چندان درم خواهم که بیارید که این نیزه در زیر آن پنهان شود و اگر نه، شما را بکشم و آتش در شهر زنم. خلق متحیر شدند. هرچه شفاعت کردند، هیچ درنگرفت. یک هفته مهلت خواستند و به نزدیک شیخ عثمان هندو آمدند و قصه با او بگفتند و از او دعای فرج خواستند...»^۱

خوشبختانه قبل از پایان مهلت، امیر به دست غلامان خود کشته شد.

ناصر خسرو قبادیانی، گرگان واقعی اجتماع را معرفی می‌کند:

گرگ، مال و ضیاع تو نخورد، گرگ صعب تو میو و بنداد است.
 و در کتاب «احق‌الصدور» از شهریاران دادگر و قانع به نیکی یاد شده است:
 «چنین گوید آن شاه بی‌داربخت، که از دادگشت او سزاوار تخت.
 سرانگیز دادست دهقان سپاه، نخواهم به دینار کردن نگاه.
 که ما بی‌نیازیم از آن خواسته، که گردد به نفرین روان کاسته.
 کرا گوشت درویش باشد خورش، ز جرمش بود بی‌گمان پرورش.
 هزینده به اندازه گنج کن، دل از بیشی گنج بی رنج کن.
 که جاوید هر کس کند آبرین، به آن شاه کاباد شد زو، زمین»^۲

ناصر خسرو خطاب به سأسورین متجاوز و ستمگر دیوان استیفا و سران و اربابان آنها

می‌گوید:

یا باز شده است یا تو بازی، زیرا که چو باز می‌ربایی!

گر شاه تویی مدزد این‌سان، مال از شهری و روستایی!

مقاومت مردم قم در پرداخت مالیات: بطوری که از تاریخ قم برمی‌آید، اعراب مهاجر

قم در کار تسلیم خراج به عاملان تعلق می‌کردند و به انواع وسایل از پرداخت آن امتناع

می‌ورزیدند تا جایی: «که ایشان را سرنگون درمی‌آویختند و می‌زدند و سراهای ایشان

خراب می‌کردند و ضیعت‌های ایشان را به دست خود می‌گرفتند و اسواال ایشان را برمی‌داشتند.»

بطوری که ارباب اطلاع حکایت کرده‌اند، از یکی از اعراب قم مطالبه خراج کردند، وی

از فقر و مسکنت خویش سخن گفت، تا سرانجام سأسورین او را «سرنگون در دیوان درآویختند

و از جیب او صره‌ای از دنائیر دریافتاد که زیاده و بیشتر از خراج بود. پس آنقدر که بر او

متوجه شده بود از صره دنائیر برداشتند و آنچه قاضی و زیاده آمد با او رد گردانیدند... پس

آن مرد عرب بازگردید و تحسیر می‌خورد بر آنچه از او برداشتند بی‌رضا و ارادت او.»

همچنین می‌گویند یکی از عمال قم برای اخذ خراج از دیگران تدبیری به کار برد

و یکی از اعراب قم را فرا خواند و حصه خراج او را تعیین و از خزانه به او تسلیم کرد

۱. مجله راهنمای کتاب، ۲۳، ص ۱۸۵ (مقاله سعید نفیسی).

۲. ناصر خسرو، دیوان قصاید، ص ۶۹ (بندار و من صاحب مال و منال)

۳. «احق‌الصدور»، پیشین، ص ۱۷۵.

مشروط به این که فردا در برابر عموم مؤدیان مالیاتی، نخست او بی چون و چرا بدهی خود را تسلیم کند تا دیگران به متابعت او مالیات خود را بپردازند. چون روز بعد فرارسید و مؤدیان را حاضر کردند، مرد عرب از پرداخت پول در مقابل جمع، خودداری کرد و به هیچ تدبیر آن مبلغ را نیز از وی نتوانستند گرفت. همچنین حکایت می کنند که یکی از اعراب قم که مبلغ کثیری بدهیوان بدهکار بود، شخصی را به وکالت خود برگزید و خود راه فرار پیش گرفت. وکیل او بدهیوان نزد عامل خراج آمد «و التماس می کرد که درخراج صاحبش نظری نماید و سبک فرماید. و در میانه سخن نزدیکتر شد تا ناگاه برجست و هردو خصیۀ عامل در دست گرفت و بیفشرد. و عامل فریاد و آواز می کرد و او را از آن منع می نمود و او دست باز نمی داشت.» سرانجام عامل عهد کرد که او را مجازاتی نکند و «خراج صاحبش را به اصلاح آورد.» بعداً وکیل خایۀ عامل را رها کرد و عامل بر عهد وفا نمود و بفرمود غلات صاحبش و خراج او سبک گردانند.^۱

در تاریخ قم می خوانیم که چون رشید بقایای پنجاه ساله مالیاتی قم را از مردم بینوای آن ناحیه مطالبه نمود، مردم بر عاصم نماینده مالیاتی خلیفه بشوریدند و او را در دارالخراج بکشتند. ولی رشید دست برداشت، عده ای دیگر را برای وصول مطالبات دولت به قم فرستاد. در نتیجه بار دیگر مردم زبان به اعتراض گشودند. «خلقی عظیم بدین سبب تلف و هلاک شدند. از مسلمانان و عمال و کتاب و مردم را ازین رهگذر داهیه ای و مصیبتی عظیم برسید تا غایت که رشید مجموع عمال و کتاب و حکام را خائن گردانید و بسیاری را بکشت و خود، مباشر طلب بقایا و کسور گشت تا غایت که قوتهای ایشان و سایر اطعمه بفروخت و اسبان و دیگر چهارپایان... بالاخره در میان مأمورین وصول مالیات عبدالله بن رشید جسارت و مردانگی کرد. و یک هزار هزار درهم از مال خود به رشید بخشید و از سرخیرخواهی به او گفت که مردم قم بیچاره و بینوا شده اند. و قادر به پرداخت خراج نیستند، و همین که عمال تو بر مردم فشار می آورند، آنها در راهها متفرق می شوند و ناچار به غارت قافله های می پردازند...»^۲

مالیات ری و قم: «ری به تنهایی همواره دوازده میلیون درهم (در حدود سی صد میلیون ریال) خراج می پرداخت، تا دسرفری که مأمون از خراسان متوجه بغداد بود چون به ری رسید، مردم از سنگینی خراج شکایت بردند. وی دو میلیون درهم از آن کاست...»^۳ مردم شهر قم نیز که سالانه دو میلیون درهم خراج به گردن داشتند، چون مساحت مأمون را در حق رازیان بدیدند، از وی تخفیفی درخواستند. لکن چون مأمون را نسبت بدانان نظر خوش نبود، این خواهش موقع قبول نیافت. قمیان نیز وی را خلع کردند و از ادای خراج سرباز زدند. مأمون سپاهی بدانسوی فرستاد و آنان را سرکوب کرد و پنج میلیون درهم دیگر به خراج آنجا درانزود. این تفصیل را ابن اثیر در میان حوادث سال ۲۱۰ نقل کرده، لکن گویا این احجاف دواسی نیافت...»^۴

همچنین می گویند که اهالی محله «قسزدان» برای آن که بتوانند مأمورین اخذ

۱. تاریخ قم، ص ۱۶۲. ۲. تاریخ قم، پیشین، ص ۳۰ به بعد.

۳. مختصر کتاب البلدان، ص ۲۷۰. ۴. حسین کریمیان، (دی باستان)، تهران، انجمن آثار ملی،

مالیات را بفریبند، فرزندان خود را از کودکی به ضرب چوب به دروغگویی و فریبکاری وادار می کردند و به آنها می آموختند که به مأمورین وصول بگویند «الله الله، ای استاد، اندیشه کن در حال من، به حقیقت که زنگار در غلّه من افتاد و آن را تبه گردانید و کرم واقع شد در پنبه زار من و آن را بخورد. و آنچه باقی ماند ملخ به کلی بخورد. کودک در زیر چوب این کلمات تکرار می کرد و بازمی گفت تا آنگاه که یاد می گرفت... «در نتیجه همین روش اعتراض- آمیز بود که مکرر از طرف مأمون، معتصم، مستعین و معتمد عده ای سردار و سپاهی برای خراب کردن باغات و سراهای ایشان گسیل می شدند و به آنان صدمات و خسارات فراوان وارد می کردند.»^۱

معافیت مالیاتی: گاه بعضی شهرها در ازاء دادن مقداری پارچه یا مصنوع دیگر و یا در مقابل انجام کاری و یا خدمتی، از پرداخت مالیات معاف می شدند. بارتولد ضمن توصیف اوضاع سمرقند در قرون وسطا از اریق جوی وسدها و بندهای آن سخن می گوید و می نویسد... کارهای مربوط به تعمیر و ترمیم سد به عهده آتش پرستان سمرقند بود که به رسم بیغار انجام می دادند و در عوض از مالیات سزانه معاف بودند.»^۲

اقطاع: به نظر محققان شوروی، روش اقطاع از قرن چهارم هجری (دهم میلادی) در خراسان سخت رواج یافت و در هر دو دولت (سامانی و بویه) در قرن چهارم هجری (قرن دهم م.) اقطاع موروثی نبود. ولی متصرفان اقطاع می کوشیدند تا اراضی مزبور را به اسلاک موروثی مبدل سازند. مثلاً در قرن چهارم هجری چهارپشت از خاندان مشهور سیمجوری متواتراً ناحیه کوهستانی «قهبستان» را به اقطاع متصرف بودند. تکامل و تغییر شکل تدریجی در نظم اقطاع از صورت انتقالی موقت به شکل تیول موروثی که در قرن دهم میلادی آغاز شده بود، در فاصله قرنهای یازدهم و سیزدهم به پایان رسید.

در این دوره مساحت اراضی دولتی در ایران کاهش یافت، ولی هنوز میزان زمینهای مزبور قابل ملاحظه بود. در این اراضی دولت کماکان به عنوان بهره کش، بلاواسطه خرده متصرفان اراضی، یعنی روستاییان عمل می کرد، و مال الاجاره این زمینها با مالیات مطابق بود. خراج یا بهره مالیات هم به شکل جنسی یعنی سهمی از حاصل دریافت می شد (مقاسمه) و هم بصورت نقدی... به گفته استخری و ابن حوقل، در فارس بالاترین میزان خراج از اراضی دولتی، در ناحیه شیراز اخذ می شده که بزرگترین مرکز تولید کالا (یعنی تولید محصول برای بازار و بازرگانی بود). در ناحیه شیراز از هر جریب کوچک ۳۶۰ گز مربع معادل ۲۹۰۰ متر مربع (جریب بزرگ گویا معادل سه جریب کوچک بوده) گندم زار یا جوزار، ۱۹۰ درهم، و بقولات ۱۹۲ درهم، و یونجه $\frac{۱}{۴}$ ۲۳۷ درهم، پنبه $\frac{۱}{۴}$ ۲۵۶ درهم و از هر جریب تا کستان ۱۴۲۵ درهم خراج اخذ می کردند... به گفته مقدسی در نقاط مختلف جنوب ایران، از هر نخل خرما بی تفاوت نیم تا سه درهم مأخوذ می گردید.

ارقام بالا نشان می دهد که میزان خراج نسبت به دوران سامانیان به مراتب افزایش

۱. تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی، پیشین.

۲. ترکستان نامه، ترجمه کشاورز، پیشین، ص ۲۱۱.

یافته بود. بنا به گفته استخری و ابن حوقل، میزان خراج از اراضی دیم، ثلث میزان خراج اراضی آبی که از شهرها و جویها مشروب می‌شده، بود.

میزان خراج اراضی بی که با آب چاه یا از رودخانه، ولی به کمک چرخ آبیاری می‌شدند، دو سوم میزان خراج زمینهایی که از جویها و نهرها مشروب می‌شدند، بود. هر زمینی که اقلاً در یک فصل دوبار مشروب می‌گردید، جزو اراضی آبی محسوب می‌شد.

ولی درعین حال، در بسیاری از بخشهای فارس، خراج شکل سهمی از محصول که معادل عشر یا ربع و یا ثلث بود مأخوذ می‌گردید. به گفته استخری این شکل مالیات‌بندی در اراضی ملکی و دولتی در نواحی عقب‌مانده معمول بود. دولت اراضی را به روستاییان در برابر سهمی از محصول که جنساً پرداخت می‌کردند، اجاره می‌داد.

در فارس بسیاری از اراضی متعلق به پادشاه بود (سلاطین آل بویه). این اراضی را خاص یا «صوافی» می‌نامیدند. سلطان این اراضی را به روستاییان می‌داد تا بطور موروثی آن را زراعت کنند و از آنان مال الاجاره نقدی ثابت، یا سهمی از محصول را دریافت می‌داشت. کل خراج اراضی اقطاعی به نفع صاحب اقطاع مأخوذ می‌گردید.

در قرن دهم در بسیاری از نواحی ایران، مثلاً در خراسان، هنوز روستاییان آزاد زندگی می‌کردند. اینان اعضای جماعت‌های روستایی بودند که آزاد مانده بودند و یا روستاییان صاحب زمینی بودند که قطعات زمین سهم خود را از اراضی عمومی جماعت جدا کرده بودند. اراضی جماعت‌های آزاد و روستاییان خرده مالک (مانند دیگر اراضی ملکی غیرمشروط و موروثی متعلق به فئودالها) ملک نامیده می‌شد. در پایان قرن سوم هجری (۹ میلادی) و آغاز قرن چهارم هجری، وضع روستاییان وابسته و تابع فئودالها بر اثر یک سلسله قیام‌های روستایی، علی‌الظاهر نسبت به وضع زمان خلفا اندکی بهبود یافت و دیگر گفتگو از آویختن صفحه فلزی برگردن روستاییان در میان نبود. عضدالدوله امیر آل بویه، با کمال شدت سیاست تثبیت میزان خراج را تعقیب می‌کرد.^۱

در پایان قرن چهارم هجری در اثر حمله فئودالها به روستاییان و خرده مالکان، وضع عمومی روستاییان به بدی گرایید.

چنان که می‌دانیم، در عهد سلاجقه سیستم اقطاع در سراسر ایران بسط یافت و امر جمع‌آوری مالیات به دست صاحبان اقطاع، فئودال‌های متنفذ محلی و اتابکان افتاد. و اینان بطوری که از مندرجات سیاستنامه برمی‌آید، نسبت به کشاورزان محلی بدرفتاری و ظلم و ستم می‌کردند تا جایی که نظام‌الملک خطاب به آنان می‌گوید «مقطعان که اقطاع دارند، باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست از فرمان که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند به وجهی نیکو. و چون آن بستند به تن و مال و زن و فرزند ایمن باشند و اسباب و ضیاع ایشان ایمن باشند...»

«سقریزی مورخ عرب‌گفته‌های یکی از اقطاع‌داران نظامی زمان سلجوقیان را در قرن پنجم هجری (۱۲ میلادی) در سوره چنین نقل می‌کند:

«اقطاع ملک طلق ماست و اخلاف ما آن را به ارث می‌برند، پسر

۱. فادریخ ایران، اثر محققان شوروی، ترجمه کشاورز، پیشین، ص ۲۷۱، به بعد.

از پدر. و ما آماده ایم به خاطر آن بجنگیم.»

این سخنان باکمال درستی جریان تکامل اقطاع را منعکس می کند. از منابع تاریخی مشهود است که بعضی از اقطاع طی چند قرن در تصرف یک خانواده فتودال بوده است.

استقرار توارث در اراضی اقطاعی، عواقب فراوان داشت و در درجه اول سرلشت روستاییان را تحت تأثیر قرار داد. کسانی که اراضی اقطاعی را به ارث برده بودند، برخلاف مأموران سابق (یعنی عمل داران مالیاتی در اراضی دولتی و مقطعان موقتی دوران اول استقرار اقطاع که تنها در اندیشه اخذ حداکثر خراج بودند)، از لحاظ منافع خویش می بایست به وضع کاد و زندگی سادی روستاییان ساکن اراضی اقطاعی رسیدگی کنند تا از سطح قابل تحملی نازل نکند.

مع هذا تابعیت و وابستگی کامل رعایا به مقطعان موروثی، به ناچار وضع روستاییان را بدتر می کرد. در قرنهای پنجم و ششم هجری (یازدهم و دوازدهم م.) یک سلسله عوارض و خراجهای ویژه و تازه فتودالی متداول شد که روستاییان به نفع صاحبان اقطاع می پرداختند. مثلاً هدیه اجباری روستایی به مقطع در صورت تولد پسر و یا عروسی و عوارض گوناگون دیگری که مقطع از لحاظ انجام وظایف خویش در برابر سلطان از روستاییان جمع آوری می کرد، مثل خرج نعلبندی اسبان که هر بار که مقطع می بایست در لشکر کشی شرکت کند جمع آوری می شد...»^۱

در بختیارنامه (راحة الارواح) که مربوط به اواخر قرن ششم هجری است، چسته چسته به مطالبی برمی خوریم که از وضع مالی مملکت و چگونگی اخذ خراج در آن دوران حکایت می کند: از جمله در جلد اول بختیارنامه می خوانیم: «پادشاه فرمود... مقالید خزاین و مفاتیح دقایق به وی تسلیم کردند. بختیار دخل و خرج خزانه مرتب می داشت و انواع محاسبات و مجموعات سبب، تا توقیع پادشاه نبود یک درم به کس ندادی و تا انگشتری خاص نیاروردندی هیچ مهر نگشادی. به اندک روزگار خزانه آبادان شد و مال خزاین فراوان گشت...»^۲

عامل ظالم: در جلد اول بختیارنامه، باب چهارم چنین آمده است:

«چون روزی چند برآمد، عاملی از عمال برای تحصیل مال بدان دیه آمد. عاملی ظالم بود، اخراجات و تحکمت بسیار می افکند و بر ضعیفای رعایا نمی بخشود و به هیچ مستحق تقیر و تطمیر نمی بخشید. جماعتی که بی جرم بودند، به نزدیک بوسابر آمدند و گفتند بیا تا نزدیک سلطان روییم، و حال برائت ساخت خود بازگوییم، باشد که به اضطرار و افتقار ما ببخشاید و بر قدر و فاقه و ضعف و ناله ما رحم نماید...»^۳

۱. تاریخ ایران، اثر محققان شوروی، پیشین، ص ۲۰۹.

۲. بختیار نامه، (راحة الارواح) تحریر دقایق مروزی، به اهتمام دکتر سفا، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۱۰۱.

فرمان استیفا در عهد سلاجقه: برای آن که خوانندگان بیشتر به حدود قدرت و اختیارات و وظایف این دیوان در عهد سلاجقه واقف گردند، قسمتهای از فرمان استیفاى ممالک محروسه را که در شوال ثلاث و ستین و خمسائه به نام نظام الدین کیخسرو صادر شده، از کتاب وزارت استاد فقید عباس اقبال نقل می کنیم:

«... اولیتر شغلی که عنایت به تمهید قواعد آن مقرون دارند... امتیفاى مملکت و ضبط اسوال ولایت است... مقلد این شغل، کسی باید که به سداد سیرت مشارالیه بوده و در کمال دیانت متفق علیه. اسرار معاملات دانسته و دقایق حسابها در ضبط آورده... این شغل که نظام مملکت بدان بسته و مصالح جمهور لشکر و رعیت بدان پیوسته و دخل و خراج دیوان در ضبط قلم و حساب آید و اصول و فروع آن معلوم علم او باشد. و محاسبات دیوان حضرت و مستوفیان اعمال مملکت و محرران خطوط وزارت، همه نایبان او باشند و قلیل و کثیر از اسوال مملکت چیزی بر او پوشیده ندارند و تقیر و تطمیر او فرو نگذارند... آنچه به دیوان استیفا تعلق دارد رجوع بدو کنند. و اعتماد ما در تقریر مقالات و تحریر محاسبات به قلم او دانند...»^۱

از مندرجات این فرمان تاریخی و سایر منشورهای که به نام مستوفیان صادر شده، این مطلب روشن می شود که مستوفی کل مملکت در آن روزگار، در ردیف وزیر دارایی امروز بوده و رسیدگی به دخل و خرج مملکت و اسوال دیوانی به عهده او بوده است. مسئول دیوان استیفا، برای رسیدگی به وضع مالی هر ولایت و استان، مأموری به نام «مستوفی نایب» می فرستاد که او نیز باید به امور مالی آشنایی داشته و بتواند صورت دخل و خرج قلمرو خود را بطور دقیق تنظیم و یک نسخه از آنرا به دیوان استیفا بفرستد. و متصدی این کار نیز از جهاتی شبیه به پیشکاد دارایی امروز بوده است.

در ضمن نامه رشیدالدین وطواط به مسئول مالی یکی از نواحی، اندرزاها و دستورهای زیر داده شده است: «فلان ادام الله مجده... با دلی قوی... روی به کار آرد و آن معاملت را در قلم گیرد و از دخل و خرج آن باخبر باشد و در حفظ اسوال و تعرض احوال به مراقبت جوانب و سراعات اقارب و اجانب مشغول نگردد. و هیچ دقیقه ای از دقایق راستی و امانت فرو نگذارد و با طبقات رعایا خاصه با مؤدیان، زندگی خوب کند، و طریق مجاملت سپرد و در آن کوشد که هیچ از وجوه معاملت... بر قلم نشود و از علم و معرفت او غایب نماند. و نسخختی روشن... و محاسبه ای سبب به ذکر معامله آن خط و شرح ارتفاعات آن به دیوان فرستد، تا هیچ کس را از اصحاب اغراض بر او اعتراض نرسد و در آنچه کرده باشد مجال مقال نبود...»

از جملات اخیر به خوبی پیداست که مسئولین امور مالی در آن روزگار همواره در معرض انواع اتهامات بودند.

قبل از آنکه به بحث خود در پیرامون دیوان استیفاء ادامه دهیم، بی مناسبت نمی دانیم که خوانندگان را با لغات و اصطلاحات دیوانی قرون وسطا در مورد عوارض و مالیاتها آشنا کنیم.

کلمه باج و باژ و باز و باره در کتب و آثار منظوم و منثور فارسی به معنی خراج آمده است، و آن «مال و اسبابی باشد که پادشاهان بزرگ از پادشاهان زبردست گیرند. و همچنین سلاطین از رعایا ستانند.»^۱ (برهان، غیاث، آندراج، انجمن آرا.)
 «ایشان تدبیر کردند که سوی خاقان رسول فرستند و هدیه و ساو و باج بپذیرند. تا او بازگردد و در مملکت ایشان فساد نکند (ترجمه تاریخ طبری)

سلیخ و هیونان و اسبان و بساج به ایران فرستاد بسا تخت عاج

فردوسی

تسا روم ز هند لاجرم شاها گیتی همه زیر باج و شاگردی

عسجدی

به هر خوردی که فرودستگه داشت حدیث باج و برسم را نگه داشت

نظامی

باجیان، باجگیر و باج خواه به کسانی اطلاق می شد که از بازرگانان باج می گرفتند. و به سرکاری می رسانیدند.

وگر ترسی از رهن و باج خواه ، که غارت کند آنچه بیند به راه

نظامی

باج ده یکک، نوعی باج که آنرا باج عشر خوانند.

چو دشمن خسر روستایی بسرد ، ملک باج ده یکک چسرا می خورد^۲

سعدی

باجگیر یعنی گیرنده باج و خراج، باژیان و عشار، زباب مکاس گمرکچی، ساعی. باجدار نیز به چنین کسی اطلاق می شود.

ساو - «... باج و خراج است، و آن زری باشد که پادشاهان قوی از پادشاهان ضعیف بگیرند (برهان، غیاث)... ایشان تدبیر کردند که سوی خاقان رسول فرستند و هدیه و ساو و باج بپذیرند (ترجمه تاریخ طبری بلعمی)... هرقل به قسطنطنیه شد و به سوی انوشیروان کس فرستاد و ساو و باژ قبول کرد.» (ترجمه طبری بلعمی)

پذیرفت و فرسود تا باژ و ساو نخواهند اگر چندشان بود تاو.

فردوسی

سهان جهانش همه باژ و ساو بدادند و بر خود گرفتند تاو

دقیقی

به بیچارگی ساو بساج گران پذیرفت بسا هدیه بیکران

اسدی

از خصوصیات دیوان استیفا و طرز گردآوری مالیات در بین سلاجقه آسیای صغیر (سلاجقه روم)، اطلاع دقیقی نداریم. بطوری که از تاریخ سلاجقه روم و مختصر الدول برمی آید، در ضمن مشاغل دیوانی در آن دوره، از مقام خزانه داری خاص، طشت داری و دوات

۱. لغت نامه دهخدا، ماده باج ص ۱۶۸.

۲. لغت نامه دهخدا، ماده باج، ص ۱۷۰.

داری و نیابت وزارت و اتابکی سلطان سخن رفته است. بطور کلی زمامداران کوتاه‌نظر و نزدیک‌بین، همین که برخه‌ای فرمانروا می‌شدند، هر چه می‌توانستند مردم را می‌دوشیدند و به عاقبت کار نمی‌اندیشیدند. در کتاب عقدالعلی افضل کرمانی می‌خوانیم: که غالباً دزدان غارتگر مودد حمایت سلاطین قرار می‌گرفتند:

«مولانا مجدالدین وزارت ملک ارسلان‌شاه داشت، ملک او را به ثغر «تیز» فرستاد به عمل نظر. چون آنجا شد، آثار کفایت ظاهر گردانید و جانب حق مهمل نگذاشت. حقوق سلطانی و اسوای دیوانی را تصرف کرد و پیش ملک فرستاد. سال دیگر علی‌انصاری را فرستادند به همان عمل. آن بزرگ تقصیر نکرد و بعد از تحصیل حقوق سلطانی آنچه توانست از مصادرهٔ تجار و مطالبت مردم، مال حاصل کرد و جمعی بسیار پیش ملک آورد. ملک مجدالدین را بخواند و گفت: «پارسال این مال کجا بود؟» گفت: «ای ملک در خانهٔ خداوندان و بزرگانان مشرق و مغرب، مرا فرستادی که حق دیوان حاصل کنم، غارت فرمودی.» ملک را این جواب عجب آمد و اعادت سخن نکرد...»^۱

برصراحت لهجه و حاضر جوابی این مرد پاك‌داسن باید آفرین گفت. اگر تمام مأسورین دولت مثل مولانا مجدالدین شجاعت و صراحت لهجه داشتند و در مقابل توقعات نامحدود و ناشروع خداوندان زور می‌ایستادند و مردانه مقاومت می‌کردند، کار ظلم و بی‌عدالتی بالا نمی‌گرفت.

مطالبهٔ عوارض از کسبه و پیشه‌وران: از میزان عوارض و مالیات‌هایی که از کسبه و پیشه‌وران ایران مطالبه می‌کردند اطلاع کافی در دست نیست. راوندی در کتاب «داحة المصدود و آية المردود» در تاریخ آل سلجوق ضمن توصیف سلطان ابوالفتح کیخسروین قلیج-ارسلان، شرحی در اطراف ظلم و جورهای آن روزگار و مالیات‌های جابرانه‌ای که در عهد مصنف (نیمه دوم قرن ششم هجری) در عراق از مردم می‌گرفتند بیان داشته و می‌نویسد که از بقالان، بزازان و قصابان مأسوران دیوانی به زور مالیات‌های نامشروع می‌گرفتند. چون نوشته‌های این مورخ، معرف اوضاع آشفته آن روزگار است، جمله‌ای چند از آن کتاب را عیناً نقل می‌کنیم: راوندی می‌نویسد: مادام که «عوانان و غمازان و بددینان ظالم» در مأسور دولتی و دیوانی مداخله نداشتند، وضع عمومی مردم خوب بود، و اسرای وقت حقوق دیوانی را «به مساهلت و مسامحت» یعنی با روشی ارفاق‌آمیز از رعیت می‌گرفتند. ولی امروز از راه ظلم و ستم و بهانه‌جویی مردم را غارت می‌کنند. بطوری که آنچه امروز از شهری به ظلم و جور می‌گیرند، برابر است با آنچه سابقاً از اقلیمی به دست می‌آوردند. سپس می‌نویسد: «سرهنگان نامسلمان، بزخم چوب از مسلمانان زرمی‌ستند» و به نام تأمین منافع دیوان خون مسلمانان می‌ریختند و مال آنان می‌ربودند و از این پول‌های ناشروع خرابات و «خمرخانه‌ها» بنا می‌کردند بطور علنی و آشکار به لواط و زنا و سایر مناهی دست می‌زدند، از هر چیز مالیات خاصی برای

شاه و به نام شاه اخذ می کردند.» سپس می نویسد «... و هر سرهنگی ده جا قوادخانه نهاده است و در هر شهری از شهرهای عراق... زنان نشاند، آن خوردند که در شرع حرام، و آن کنند که بیرون از دین اسلام است. پلیدزبان باشند. به هر سخن دشنام بدهند، اول سخن دشنام و دوم چماق، سوم زر بده، هر سه بدنا واجب.»

سپس راجع به نحوه اخذ این مالیاتهای ظالمانه می گوید که دبیران بدون دقت و مطالعه دستور می دادند که «صد دینار قصابان، صد دینار بقالان، پانصد دینار بزازان» بدهند. این اواصر به سرهنگان ابلاغ می شد و آنان به زور چوب این عوارض را از مردم می گرفتند همو می نویسد نسبت به علما بی حرمتیها کردند و کتب علمی و اخبار قرآن را با ترازو می کشیدند و یک من به نیم دانگ می فروختند و همان طور که از جهودان جزیه می گرفتند، در مدارس از علما و از اهل دانش زر می خواستند. در نتیجه این احوال، مردم از علم و دانش بیزار شدند. جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی در وصف حال مردم آن روزگار اشعار مناسبی گفته

است که ما قسمتی از آن را نقل می کنیم:

الحدراى عاقلان زین وحشت آباد، الحدار
مرگ دروى حاکم و آفات دروى پادشاه ،
امن دروى مستحیل و عقل دروى ناسید ،
از پی قصد من و تو، موش هم دست پلنگ،
چند سختی با برادر، ای برادر! نرم شو!
آخر اندر عهد تو این قاعدت شد مستمر،
دین چو رای تو ضعیف و ظلم چون دست قوی،
گه ز مال طفل می زن لوتهای معتبر،
اطلس معلم خسری از ریمان پیرن،
صد هزار رحمت برزبانی باد که چنین سخن راند. گفت و خاطری که چنین درر تواند

سفت و او خود در ایام امن و عدل بود، ایام دولت ایلدگزیان (والی آذربایجان در ۳۱ ه تا ۶۲۳ ه) چه اگر سر برداشتن دیدی که به هیچ مسجدی در عراق بیوریا نمانده است که ظالمان به محفوری بدهند و پنبه نیست که بیوه زنان ریمان کنند تا از آن اطلس خزند...»^۱

شاعر معروف انوری، از گداطبعی بعضی از زمامداران و روش ظالمانه آنان در اخذ خراج پرده برمی دارد و منبع و سرچشمه اصلی مال و منال اشراف ستم پیشه را «چون سارکس» بهره کشی از طبقات محروم می داند:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت: «چون باشد گد آن، کز کلاهش تکه ای
گفتش: «ای سسکین، غلط اینک از اینجا کرده ای
در و سروراید طوقش، اشک طفلان من است،
او که تا آب سبو پیوسته از ما خواسته ست،
گفت کاین والی شهر ساگدایی بی حیاست ا»
صد چوما راروزها بل سالها برگ و نواست؟
آن همه برگ و نوا^۲ دانی که آنجا از کجاست؟
لعل و یاقوت ستامش^۳، خون ایتم شماست.
گر بجویی، تا به مغز استخوانش از نان ساست.»

۱. دادوسی، راحة الصدور، به اهتمام اقبال و مینوی، دی ماه ۱۳۳۰، ص ۳۰ به بعد.

۲. نوا، توشه ۳. ستام، ساز و برگ.

خواستن کدیده‌ست، خواهی عشر خواه، خواهی خراج
زان که گر، ده نام باشد، یک حقیقت را رواست.
چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهندگی،

هر که خواهد گر سلیمان است و گرقارون، گذاشت.

انوری
در آخرین سالهای حکومت سلاجقه کرمان، بدعت نامنی و خشکسالی و ستمگری
زمامداران، وضع مردم بیش از پیش به سختی گرایید. کرمان ولایتی شد که «در سالک طرق
آن، باد بی بدرقه نمی گذشت و غول بی سلاح نمی رفت.» اغلب مردم به مالک مجاور مهاجرت
کردند و به طول انوری هر که پای و خری داشت به حیلت بگریخت.

«مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه و عدم کرایه در مضایق اضطراب
مانده بودند، همه روزه در شکنجه مطالبت بودند و همه شب بر دریاچه پاسبانی ملکی بی جمال
و دیوانی بی منال. همه در تاریکی فتنه مشت می زدند و به تحمل و احتیال بر انتظار فرج
روزی به شب می بردند. اگر کسی برحالت نزع می رسید، سرد سلطان و موکل دیوان بر بالین
او بود تا جان از طرفی برند و مال از طرفی. و ورثه را با سرده و گریه باز گذارند.»^۲

ابن حوقل ضمن توصیف خصوصیات فارس، در مورد مالیاتهای آنجا چنین می نویسد:
«... اما اسوالی که مردم باید به بیت المال بدهند، از زمها (زم کاریان، زم دیوان
و جز اینها) و نواحی که دیوان دارند و خراج زمینها و صدقه و ده یک کشتیها و پنج یک
معدان و چراگاهها و جزیه و درآمد ضرابخانه و رصدگاههای اسلاک و مستغلات و هشت یک
آبها (آب بها) و مالیات نمکزارها و بیشه‌ها تأمین می شود.

«خراج زمین سه نوع است: مساحت و مقاسمه و قوانین.
«خراج و قوانین مقاطعات معین است که نه کم می شود و نه زیاد. زراعت کنند یا
نکنند از طریق عبره (نظری) گرفته می شود و مساحت جز مقاسمه است. چنان که اگر زارعی
زراعت کند، خراجش به مساحت براساس جریب اخذ می شود و گرنه معاف است. و عموم
سرزمین فارس به مساحت است جز زمها (مناطق کردنشین) که مقاطعات و نظری است. و مقدار
کمی از طریق مقاسمه است. خراج مساحت در بلاد مختلف فرق می کند. خراج شیراز سنگین تر
از همه و به هر نوع مزروعی مقدار معینی است و آن بر هر جریب بزرگ از زمینی که گندم و جو
در آن کاشته می شود و آبی (نه دیمی) است، صدو نود درهم و درخت نیز آبی ۱۹۲ درهم
و رطب و خیار چنبر اگر آبی باشد، برای هر جریب بزرگ ۲۳۷ درهم است؛ و برای جریب
بزرگ پنبه‌ای آبی $\frac{۲}{۳}$ ۲۵۷ درهم و برای جریب بزرگ مو آبی ۱۴۲۵ درهم می باشد. جریب
بزرگ معادل $\frac{۲}{۳}$ ۳ جریب کوچک و جریب کوچک شصت ذراع در شصت ذراع به ذراع
ملک و ذراع ملک هفت قبضه است.

«... خراج کشت دیمی یک سوم آبی است و خراج خرپزه و خیار چنبر و سبزیها که

۱. عقدالملی، پیشین، ص ۲۵.

۲. آسیای هفت سنگ، دکتر باستانی پادری، پیشین، ص ۱۹۶.

با آب چاه آبیاری شوند، دو سوم خراج معمول است. هر کشت که با آب جاری مشروب گردد، در آبیاری نخستین، سلطان یک چهارم خراج را می‌گیرد و سخت مطالبه می‌کند. و چون آبیاری دوم آغاز شد همه خراج را مطالبه می‌کند و در پایان آبیاری همه خراج را می‌گیرد. «در ولایت دارابجرد و ارجان و شابور، زراعتها و مقدار خراج زمین به خلاف این است، و زارع آن را به تناسب ملک و دخل کم و زیاد می‌کند.

«مقاسمه نیز بر دو طریق است، یک نوع اسلاک در دست گروهی از مردم زم‌ها (بمناطق) و جز آنان است که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عمرین خطاب و جز آنان از ولایتی که از طرف خلیفه معین شده باشد قراری و سندی دارند و از ده یک تا یک سوم و غیر آن خراج می‌دهند. طریق دوم مقاسمات قریه‌هایی است که قبض شده و به سبب کوتاهی صاحبانشان به بیت‌المال تعلق یافته است. و طریقهای دیگر نیز هست که براساس قرارداد سزارعه دو پنجم رفتار می‌شود.

«اما مالیات اسلاک ضیاع سلطانی مستثنی است و آنچه از طریق مقاسمه و بمقاعه گرفته می‌شود بدین طریق است که زارعین ملزم هستند مالیاتی به درهم به سلطان بپردازند و صدقات و ده یک کشتیها و پنج یک معدنها و جزیه و ضربخانه و رصدگاهها و مالیات کشتیبانان، جنگلها و هشت یک آبها و چراگاهها در حدود سایر شهرهاست.

«در فارس جز در شیراز، ضربخانه نیست. اما مستغلات زمین آنها متعلق به سلطان است و بازرگانان در آنها بازارها و بناهای دیگر ساخته‌اند که به خود ایشان تعلق دارد و اجرت زمین را نمی‌پردازند. آسیابها و نیز اجرت خانه‌هایی که در آنها گلاب می‌سازند، به سلطان متعلق است. درآمد فارس از راههایی است که یاد کردیم و به سال ۳۵ هجری از شخصی مطلع، شنیدیم که درآمد آنجا به بیش از یک میلیون و پانصد هزار دینار رسید.»^۱

دیوان استیفاء در عهد خوارزمشاهیان: بعضی از سلاطین و حکمرانان ایران خود را حاسبی و نگهبان و سرپرست خلق نمی‌دانستند بلکه زالوار به میکیدن خون مردم می‌پرداختند و از خلق می‌خواستند بی‌چون و چرادرستورهای غلط و ناروای آنان رایه کاربندند. سلطان محمد خوارزمشاه و ترکان خاتون در شمار زمام‌دارانی بودند که مردم را برده خود می‌انگاشتند و بدون این که به عاقبت و مال کار بیندیشند، هر روز تحمیل جدیدی به مردم روا می‌داشتند. وقتی که در اثر سوء سیاست آنان هجوم مغول آغاز شد، پولها و ذخایر و نقایسی را که به زور و از راه ستمگری گردآوری کرده بودند به یکی از قلاع مازندران بردند. روزی که مغولان این قلعه را فتح کردند و به دستشان مالی بی‌قیاس افتاد، از آن جمله ده هزار زرسرخ بود و هزار خروار اقمشه ابریشمین و جز آن، جواهرات در آن قلعه بود.^۲

«ولتی باید بدانید که «صندوق جواهر را که به قلعه اردن بردند، پس از فتح همچنان به سهر خدمت چنگیزخان آوردند.»^۳ این ذخایر همه از مالیاتهای بی‌جا و پیش از موعد به دست آمده بود. چنان که مالیات دوساله ۶۱۵ و ۶۱۶ را قبلاً یعنی در سال ۶۱۴

۱. سفرنامه ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شاد، پیشین.

۲. (روضه الصفا، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۱). ۳. میراث جلال‌الدین، پیشین، ص ۳۶۷.

به عنوان تعمیر باروی سمرقند از مردم گرفتند، یا از مصادره اموال اشخاص به دست آوردند. و وقتی مؤید الملک حاکم نیشابور مرد، اموال او را به مصادره به خوارزم بردند (از ترکه اش هفتاد جمل زر سرخ به خزانه سلطان آوردند، آن در وقتی بود که سلطان از کنار جیحون از تاتارگریخته بود و چون امکان استصحاب نبود، همچنان به مهر در جیحون انداختند که روزی کفار نشود.^۲ و مردم نیشابور با اموال و طلاهای خود در زیرزمین دفن شدند چنان که بعد از خرابی، سالها بعد، این خرابه ها را جلال الدین به مردم اجازه داد که کاوش کنند و سالی سی هزار دینار به او بدهند. «وگه بود که در یک روز همین مقدار، بلکه زیاده حاصل می شد.»^۳ و بطوری که از کتاب سیرت جلال الدین منکبرنی برمی آید، وزیر او نیز آخوندی طماع و دشمن مردم بود تا جایی که «صاحب حاجت یک سالی و بیشتر بر درگاه او می ماند بی آن که نیازش برآورده شود.» این روحانی پول پرست وقتی که دستگیر شد، صندوقهای خزاین او بر خاک همی کردند، پشته ای از زر فیما بین ایشان، و تقاجارنویان (داماد چنگیز) حایل گردیده.^۴

لشکریان جلال الدین خوارزمشاه نیز در تبریز «بر رعایا تطاول می کردند. آن حال نزد او عرضه کردند، و فرمود ما این زمان جهان گیریم نه جهاندار و در جهانگیری مراعات رعیت شرط نیست. چون جهاندار شویم، فریادخواه را داد دهیم.» سلطان محمد وقتی به آپسکون رسید، «همی گریست و می گفت از چندین زمینهای اقلیم که ملک خود گرفتیم، امروز دو گز زمین یافت نخواهد شد تا در آنجا گوری بکاوند و این بدن بلا دیده را دفن کنند...» آنچه گذشت محصول و عاقبت حکومتی است، که از مردم روی گردانیده و به منافع و مصالح خلق بی اعتناست.

در کتاب التوصل الی الترمس که مجموعه منشآت بهاء الدین محمد بن مؤید البغدادی منشی و علاء الدین تکش خوارزمشاه است که از سنه ۶۸۰ هـ الی ۶۹۶ هـ در خوارزم و خراسان سلطنت می کرد؛ ضمن منشوری، به مسئولیت و وظایف عمال و متصرفان و شحنگان و گماشتگان اشاره شده است. از جمله در مورد مأمورین مالی چنین اندرز می دهد: «بگوید تا عمال و متصرفان که نصب کنند به زینت سداد و اسانت آراسته باشند و از سر فساد و خیانت برخاسته، و صیانت بلیغ واجب دارند تا جز قانون معین و خراج مبین با رعایا رجوع نپسندند و رسمی ناعهود و بدعتی ناعمود که خدای و خلق بدان راضی نباشند و در مذهب معدلت به اظهار آن فسحت نبود نهند و آثاری که اختیار به اختیار آن همداستانی نمایند منطمس (یعنی محو و نابود) گردانند و حقوق دیوانی به وقت خویش از وجوه مراسم قدیم استجلاب کنند و چنان سازند که مال به تمامی با ذخیره نیکونامی حاصل گردد و برکات دعوات صالحه به ایام دولت ما و روزگار آن فرزند رسد.»^۵ در همین کتاب در جای دیگر در مورد شایستگی اخلاقی کارمندان دیوانی چنین آمده است:

۱. همان، ص ۵۳. ۲. همان، ص ۴۲. ۳. همان، ص ۸۲.

۴. سیرت جلال الدین، پیشین، ص ۷۷. ۵. جامع التواریخ، پیشین، ۲۳، ص ۷۱۷.

۶. دکتر هادی، سیاست و اقتصاد صفوی، پیشین، ص ۴۳۲، به بند (نقل از سیرت جلال الدین ص ۶۸۰ و ۷۰).

۷. بهاء الدین محمد بنداد، التوصل الی الترمس، به تصحیح احمد بهمنیار، پیشین، ص ۲۳۴، بند.

«... و فرمودیم تا... بردیوان خویش کارکنان و اصحاب مفاصب چنان نصب کند که به امانت و صیانت موصوف باشد... تا با رعایا طریق مجاملت و حسن معاملت سپرند... و به اصحاب اسلاک جز به قانون معین و مال مقنن رجوع نکنند...»^۱

ارسلان شاه، نظام الدین کخیسرو را به تصدی دیوان استیفاء برگزید: در این منشور تصدی دیوان استیفاء و ممالک محروسه کرمان در سال ۶۳۳ هـ به نظام الدین کخیسرو واگذار شده و پس از مقدسه ای چنین آمده است: «... مقلد این شغل کسی نباید که به حسن سیرت مشارالیه بوده و در کمال دیانت متفق علیه، اسرار معاملات دانسته و دقایق حسابها در ضبط آورده، به انواع کفایت و رسوم دانسی آراسته... قلم او حکم عدل و شاهد صادق باشد و فاعل میان حق و باطل... نظام الدین کخیسروین مجدالدین رضی... یگانه زمانه بود... استیفاءی ممالک محروسه بدو تفویض فرمودیم... محاسبان دیوان حضرت و مستوفیان اعمال مملکت و محرران خطوط وزارت، همه نایبان او باشند و قلیل و کثیر از اموال مملکت چیزی، بدو پوشیده ندارند و تغیر و قطیر از او فرو نگذارند و آنچه معهود است از کفایت و کاردانی او در همه ابواب تقدیم کنند و جانب عدل و راستی در همه احوال نگاه دارند. فرمان بر آن جمله است که از دیوان وزارت در توقیر و احترام... و مبالغت نمایند... و آنچه به دیوان استیفاء تعلق دارد، رجوع بدو کنند و اعتماد ما در تقریر معاملات و تحریر محاسبات بر قلم او دانند. شوال سنه ثلاث و ستین و خمسماهیه...»^۲

«در زمان جهشیاری» اداره امور و طرز کار مأمورین و حکام و وزراء و جمع آوری خراج و اموال دولتی در جهان اسلامی، دستخوش فساد و همراه با ظلم و بیدادگری مأمورین نسبت به رعایا بود. در دوران خلافت «المقتدر» سی بیستم زنان و غلامان در کارهای حکومتی

وضع دیوان استیفاء در عهد تسلط ترکان بر خلفای عباسی

دارای قدرت و نفوذ بودند و وزیران پی در پی در دیوان خلافت مداخله می کردند، و این وضع در هر بازه، موجب تغییر عمال و مأمورین در سرتاسر کشور اسلامی می شد و به دنبال آن حکام با آزادی عمل و خودسرانه بر مردم فرمانروایی می کردند و هرگونه ظلم و بیدادگری درباره آنان روا می داشتند و از راه شکنجه و آزار دارایی ایشان را ضبط می نمودند. این وضع در تمام نقاط، شورش و هرج و مرج تولید نموده بود. یک نظر اجمالی به اوضاع سزبور بر ما معلوم می سازد که دولت عباسیان از هنگام مداخله ترکها در کار خلفاء، تا چه اندازه دستخوش آشفتگی بود. این جماعت به اندازه ای قدرت یافته بودند که به میل خود هر کس را از منصب و مقام خویش برکنار می کردند و هر شخصی را که می خواستند به مقامهای مهم می گماشتند و وزیران را انتخاب می نمودند.

در کتب تاریخ نقل شده است که در مدت بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روزه، دوران خلافت المقتدر چهارده نفر زمام حکومت را در دست گرفتند... علت تغییر زیاد وزیران، آن بود که برای تهیه و تأمین پول به منظور فرونشاندن حرص و آرز درباریان خلافت و غلامان و فرماندهان ترک راهی بیابند. نامزدهای مقام وزارت، نزد ترکهای سزبور و

۱. همان، ص ۱۹ به بعد.

۲. مؤیدتاشی، اسناد و نامه های تاریخی، پیشین، ص ۲۴۵.

گیس سفیدان دارالخلافه و مادران خلفا ظاهرسازی و پشت هم اندازی می کردند تا ایشان را نزد خلیفه به یاد آورند و روی مبلغ پولی که خلیفه برای فروش منصب وزارت به داوطلب آن می خواست چانه می زدند.

هرگاه داوطلب وزارت توانایی آن را داشت خلیفه آن مقام را به او واگذار می کرد و به وی اجازه می داد که وزیر پیشین را تعقیب کند، و پولهایی را که در زمان وزارتش گرد آورده بود، از او مطالبه نماید. و این کار را با خشونت زیاد حتی از راه زجر و شکنجه انجام بدهد، و مبالغ گزافی را که دارایی او و خانواده و کسانش کفاف آن را نمی داد بر او تحمیل کند، دارایی کسان و بستگانش را نیز ضبط کند و آنان را از کار برکنار سازد. چیزی نمی گذشت که درباره وزیر تازه نیز همین قسم رفتار می شد و پس از مدتی کوتاه که خود طلبکار و بازخواست کننده بود، به صورت بدهکار درمی آمد و خود و کسان و همراهانش به همان شکنجه و آزار گرفتار می شدند، که مأموران و کارمندان قبل از ایشان طعم آن را چشیده بودند.

بسا وزیرانی که برای بار دوم و سوم زمام حکومت را به دست می گرفتند، مانند ابن الجراح وزیر و ابن الفرات وزیر و ابن مقله، با برگشت هر یک از ایشان تمام کسان و یارانش با روح انتقام جویی بر سر کار بازمی گشتند. بدین شکل آشفتنگی عجیبی روی می داد و مردم بی گناه و گناهکار را بطور یکسان در آتش جور و ستم می سوختند. جهشیاری مانند بسیاری از مأموران برجسته، به زندان افتاد و اسوالتش ضبط و مصادره شد.^۱

پولهایی که با اعمال زور و فشار از ملل محروم جهان اسلامی به نام جزیه و خراج و دیگر عناوین گردآوری می شد، به جای آن که در راه منافع و مصالح مسلمانان خرج شود، بین اقلیتی از مفتخوران و زورگویان تقسیم می شد، و آنان به حکم طمع و افزون طلبی، غالباً به جان هم می افتادند، چنانکه قبلا گفتیم در عالم اسلام کسی که بطور علنی و آشکارا بنیان ظلم و تبعیض را گذاشت و از ستمگران و بستگان خود حمایت کرد، عثمان خلیفه سوم بود. و بعد از او معاویه و یازماندگان او در این راه پیش رفتند و به این سنت ناپسند ادامه دادند، و روشنفکران و دانشمندان و پیشوایان مذهبی و روحانیان زمان، جز اقلیتی به اعمال ناروای آنان خرده نمی گرفتند بلکه آنها نیز در این خوان یغما شرکت می جستند.

نمونه ای از وخرجی خلفا: فخررازی در جامع العلوم می نویسد: «اول کسی که هزاره زاردم به یک کس بخشیدن عادت نهاد، معاویه بود. و آن چنان بود که معاویه هرسالی حسن را (ع) هزار هزاردم بخشیدی و هم چندان آن حسین را و هم چندان عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را... چون معاویه بمرد یزید پسر او به جای او بنیشت عبدالله بن جعفر در پیش وی رفت و او را گفت پدرت مراهزاره زاردم بدادی التماس می کنم که آن را به آن قرار برسانی. یزید گفت ترا هزار هزاردم سجزا کردم و هزار هزار دیگر بخشیدم. عبدالله بن جعفر یزید را تواضعی کرد و گفت غرض من از عرض داشتن این التماس جز آن مقدار نبود که در زمان گذشته مجرا بوده. یزید گفت هزار هزاردم بخشیدم. هم در آن روز چهارم باز هزاردم به وی تسلیم کرد، و بعد از آن هیچ خلیفه هزار هزاردم بخشیدن عادت نکرد الا ابوجعفر منصور بن علی که او با آن که در میان مردم به بخل مشهور بود و او را بدان سبب ابوالدوانیق خواندندی، در یک

روز ده بار هزارهزار درم بخشید. بعد از آن براسکه هم برین نهج می بخشیدند و بعد از آن مأمون خلیفه و بعد از آن هیچ کس اختیار آن سنت پسندیده (!) نکرد.»^۱ جای شگفتی است که سردی چون امام قزقرازی که در علوم شرعی و عقلی از نوابح عهد خود بود، بذل و بخشش معاویه و یزید و سایر خلفا را از کیسه مردم (بیت المال) عملی نیکو و پسندیده می شمارد. و از آن شگفت تر، این که مردان دین نیز از گرفتن این پولهای گزاف و ناسمروع خودداری نمی کردند.

به قول طبری «منصور نخستین کسی است که هزارهزار (یک میلیون) به هر یک از عموهای خود بخشید. و از جمله مکارم او این که روزی شعرا به تهنیت رفتند و پرده های عالی آویخته بود، ایشان ابیات خود خواندند و منصور را از برخی، خوش آمد و بفرمود تا پرده را برافراختند و به یک نفر از شاعران هزار هزار دینار داد و باقی را هر یک دو هزار...»^۲ درحالی که در ایران و دیگر ممالک اسلامی، مردم در زیر فشار مالیاتهای گوناگون رنج می بردند به قول دکتر زرین کوب: «در پشت باروهای سربه فلک کشیده دارالخلافه ماجرهای «هزارویکشب» رخ می داد امیران و وزیران به دستبوس «بوزینگان امیرالمؤمنین» سفنخر می شدند، توانگران و بزرگان به خدمت و طاعت بزرگان خلیفه سباهات می کردند، شاعران، مسخرگان، متعلمان و دروغ گویان بازار گرمی داشتند، طلاهایی که از اطراف و اکناف کشور به عنوان خراج و هدایا مثل سیل به بغداد می آمد، مانند باران برمطربان و شاعران و خنیاگران و دلقکان و عیاران شهر فرو می ریخت. برین خوان یغمایی که جور و استبداد خلفا در بغداد گسترده بود ترک و تازی و دهقان شریک بودند در کنار گرسنه چشمان عرب آزمندان عجم جای داشتند، هر که در بغداد بود و با دربار خلیفه نسبت و ارتباطی داشت از این تاراج و چپاول بهره ای می برد.»^۳

همچنین امین خلیفه عباسی پس از شنیدن دو بیت شهوت انگیز به معنی سه میلیون درهم لغزه بخشید. «معنی از شادی خود را به قدم خلیفه افکند و گفت یا امیرالمؤمنین این همه پول را به من بخشیدی؟ خلیفه گفت اهمیتی ندارد ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم.»^۴

گویی خلیفه کمترین مسئولیتی از نظر سیاسی و اقتصادی و اخلاقی برای خود در مقابل مردم قائل نبود و خود را مطلقاً مزدور و امانت دار خلق نمی دانست. کمتر کسی است که از ولخرجی سلاطین ایران و بذل و بخشهای سلطان محمود غزنوی به شعرای متعلق درباری اطلاعاتی نداشته باشد. آری سلطان محمود نیز پولهایی را که از طریق تجاوز به هندوستان و شکنجه و آزار مردم گردآورده بود، به امثال فرخی می بخشید تا کارهای ناروای او را تمجید کنند.

در کتاب طبقات ناصری می خوانیم که: «سلطان رکن الدین در سخا و عطا حاتم نالی بود، آنچه او کرد از بذل اسوال و تشریفات واقره و کثرت عطا، در هیچ عهد، هیچ

۱. فخر رازی، جامع العلوم، چاپ بیسن، ۱۳۲۳، ص ۴۸.

۲. کتاب تاج، پیشین، ص ۱۷۹ (زیر نویس)

۳. دوقون سکوت، زرین کوب ص ۶۸. ۴. شیعه در اسلام، پیشین، ص ۲۸.